

بازخوانی فرازاها

## سرنوشت انقلاب ۵۷ تا لحظه که در آن هستیم گریز ناپذیر بود؟ ش. بوستانی

برای کسانی که در سال های اخیر مطالب و سرمقاله های راه توده را مطالعه کرده و یا مصاحبه های سردبیر راه توده را دنبال کرده اند، این نوشته، شاید حاوی نکات تازه ای نباشد، اما، از آنجا که "قصه عشق" از هر زبان که شنوی نا مکرر است، یاد آوری برخی همدارها و ارزیابی ها را بی مناسبت نمی دانم.

سخن گفته شد، گفتنی هم نماند  
من از گفته خواهم یکی با تو راند  
سخن هر چه گویم، همه گفته اند  
بر باغ دانش، همه رفته اند

ولی این نوشته می تواند و یا امیدوارم بتواند برای کسانی که گذری مطالب راه توده را دنبال کرده اند و یا به تازگی به آن روی آورده اند، دورنمایی کلی از وضعیت ایران را در سیر رویدادهای سه دهه گذشته و وضعیت خطرناک کنونی نشان دهد. به نظر می رسد که بیشتر ایرانیان از حوادثی که در کمین است تصور درستی ندارند. شاهدش همین بس که در هفته های گذشته هزاران نفر در آمریکا، اروپا و حتی ترکیه بر علیه جنگ آمریکا با ایران تظاهرات کردند ولی در ایران همه در خیابان ها مشغول خرید نروزی بودند. فعالان سیاسی نیز ناخودآگاه با خود سانسوری و نزدیک نشدن به حریم ممنوعه و پرداختن به رویدادهای حاشیه ای به توهم عادی بودن اوضاع دامن می زنند. فضای اطلاع رسانی هم در ایران پیوسته محدود و محدودتر می شود و حکومت بر شدت فیلترینگ و بستن روزنامه ها می افزاید تا ملت بی خبر را به فاجعه نزدیک تر کند.

### نگاهی کوتاه به سیر انقلاب ایران

بعد از وقوع انقلاب ایران، آمریکا یکی از مهمترین پایگاه های خود را در منطقه از دست داد و علاوه بر از دست رفتن منافع آمریکا در ایران، خطر گسترش انقلاب به کشورهای همجوار هم باعث وحشت رژیم های ارتجاعی منطقه، کشورهای غربی و بخصوص آمریکا شد. مهمترین خطر این انقلاب، اختلال در «دسترسی» غرب به منابع انرژی منطقه یعنی نفت بود. از همین رو آمریکا، غرب و ارتجاع منطقه برای بازگرداندن منافع خود و نابودی این انقلاب همه کوشش خود را بکار بستند.

در داخل با استفاده از تنگ نظری ها و کوته بینی های نیروهای مذهبی سوار شده بر اهرم های قدرت، عوامل خود را در کلیه دستگاه ها و نهادها، بویژه ارگان های حساس نو بنیاد کشور رسوخ دادند و همزمان، با ایجاد گروه های چپ نما و تحریک گروه های چپ رو و دامن زدن به بلوا و ماجرا جوئی، زمینه انحراف انقلاب را فراهم کردند. در این میان سهم کودتاها و شکست خورده نیز کم نبود.

از خارج هم با تحمیل جنگ فرسایشی به مقابله با انقلاب آمدند. و در حالی که جنگ نیروهای انقلابی را می بلعید، ارتجاع با استقبال از ادامه جنگ و عدم پذیرش آتش بس که از سوی حزب توده ایران و سایر هواداران هوشیار انقلاب توصیه می شد، به تحکیم و گسترش نفوذ خود در حاکمیت مشغول بود، بطوری که در آستانه پایان جنگ مهمترین اهرم های اجرایی، قضایی و قانون گذاری در دستان ارتجاع داخلی قرار گرفت. ارتجاع داخلی و خارجی همزمان پروژه های متعددی را به پیش می بردند که همگی آن ها ضمن کمک و تکمیل یکدیگر، در خدمت هدف اصلی، یعنی سرکوب انقلاب و نیروهای انقلابی بود که آخرین پرده نمایش در آن مرحله قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ و حذف آیت الله منتظری از دایره حکومت بود. مرحله بعدی با روی کار آمدن علی خامنه ای و اجرای دستورات صندوق بین المللی پول و خصوصی سازی توسط رفسنجانی و سپردن کشور به حجتیه و مؤتلفه، در جهت بازگرداندن اوضاع به روال گذشته آغاز شد. ولی این روند پس از مدتی کوتاه با بروز آثار زیانبار آن به مانع برخورد کرد و با مخالفت مردم روبرو شد که اوج آن هم در شورش های جانبازان در شیراز، اسلام شهر و مشهد نمایان شد و حکومت به ناچار مجبور به عقب نشینی و توقف برنامه تعدیل اقتصادی گردید ولی از آنجا که این توقف بدون تجدید نظر اساسی در ساختار اقتصادی و سیاسی جمهوری اسلامی بود، نتوانست بحران را در جمهوری اسلامی بطور ریشه ای حل کند.

### جنبش اصلاحات

در اواخر دوره ریاست جمهوری رفسنجانی حکومت ایران تحت فشار بین المللی شدیدی قرار گرفت. سفیران کشورهای اروپایی ایران را ترک کردند و آمریکا نیز خود را برای وارد آوردن ضربه های نظامی به ایران، مشابه بمباران محدود لیبی، آماده کرده بود. سران حکومت برای خروج از وضع موجود به این نتیجه رسیدند که برای کاهش فشارهای خارجی، قدری فضای سیاسی را در داخل بگشایند و از این رو به جناحی از حکومت که اکنون ناتوان شده و به حاشیه رانده شده بود نیز مجال شرکت در انتخابات را بدهند و البته با این تصور که با کمی دموکراسی بازی چهره ایران در جهان ترمیم خواهد شد و با توجه به اینکه کلیه ابزار های اجرایی و تبلیغاتی هم در دست مؤتلفه و حجتیه است می توان به شیوه ای مدرن، براحتی اهرم های قدرت را نه تنها حفظ کرد، بلکه جناح میانه و رفسنجانی را هم از گردونه خارج کرد و ناطق نوری را بر صندلی ریاست جمهوری نشاند. این بازی را بارها حکومت انجام داده بود و مشکلی نداشت. بارها عسگر اولادی و توکلی به عنوان کاندیدای ریاست جمهوری وارد انتخابات شده بودند و پس از پایان نمایش و بازی هم به سر کار خود برگشته بودند. تنها ۵ روز مانده به رأی گیری کم کم این خطر احساس شد که ممکن است رقیب بدون امکانات که قرار بود به عنوان دکور در این نمایش شرکت کند، رأی بالایی بیاورد و از این رو در لحظات آخر راست ها با همه امکانات و اینبار علنی به میدان آمدند. امام جمعه ها و سایر کسانی که همیشه ژست بی طرفی می گرفتند و بالاخره شخص خامنه ای به حمایت علنی از ناطق نوری پرداختند و البته خوش خیالانه فکر می کردند که مردم هم آن ها قبول دارند و مطابق میل آن ها به کاندیدای مؤتلفه رأی می دهند. همین نقاب افکندن رهبر و سایرین باعث شد که مردم به تنگ آمده به میدان بیایند و در میان ناپاوری برنده و بازنده حماسه دوم خرداد را بیافرینند.

از قضا سرکنگبین صفرا فزود روغن بادام خشکی می فزود.

این که توصیه های رهبر و دستگاه های تبلیغاتی حکومت نتیجه وارونه داد، باعث شد که رهبر به میزان نفوذ کلام خویش و روحانیون پیرامونی در میان مردم بیشتر پی ببرد. با

انتخابات دوم خرداد ۷۶، مردم رخوت زده سال های سرد ناامیدی، با شور و شوق یادآور سال های آغازین انقلاب به میدان آمدند و با انتشار روزنامه ها و گسترش جنبش مردم، ارتجاع گیج و مبهوت قدم به قدم مجبور به عقب نشینی شد. سیر جریان اصلاحات نشان می داد که اگر این جنبش مردمی همینگونه به پیش برود در آینده نزدیک بساط خودکامگی را بر می چیند و بسیاری از کسانی که تا آن زمان بر مصدر کار بودند نه تنها باید با مقام خود در حاکمیت خداحافظی می کردند بلکه باید بر کرسی اتهام در دادگاه می نشستند. بر خلاف نیروهای پراکنده اصلاح طلب و آزادیخواه، ارتجاع کهنه کار ایران که دارای تجربه های غنی در سرکوب آزادی است و تا بحال دو انقلاب و یک جنبش ملی را با مهارت از چنگ مردم ایران بدر آورده بود، این بار هم خود را نباخت و پس از سرگیجه های اولیه به برنامه ریزی و سازماندهی خود برای بدست گرفتن مواضع از دست رفته خود و باز گرداندن غول به داخل شیشه دست زد و در این کار هم بدرستی از همه ضعف های جنبش مردم از قبیل اختلافات، تزلزل ها، افراط کاری ها و البته ناپختگی جبهه نیروهای تحول طلب بهره کافی گرفت.

ارتجاع به درستی درک کرده بود که حرف آخر را کسی خواهد زد که اسلحه و کلید زندان در دست اوست. از این رو در سال های قبل از اصلاحات، مؤتلفه اسلامی با آلوده کردن و شریک کردن مسؤلان سپاه و وزارت اطلاعات در شرکت های تجاری و بنیادها، آن ها را به سمت خود جذب کرده بود و زندان ها هم که از اول انقلاب تیول مؤتلفه بود. از این رو برای مقابله با اصلاحات در نخستین گام، خامنه ای مسئولیت نیروی انتظامی را از وزارت کشور سلب کرد.

با آشکار شدن نقش وزارت اطلاعات در قتل های زنجیره ای و بیرون رانده شدن نیروهای ارتجاع از وزارت اطلاعات، یکی از مهمترین پایگاه های نیروهای واپسگرا از دست رفت ولی اختاپوس هشت پای ارتجاع با سازماندهی آنها در اطلاعات موازی این ضعف را جبران کرد.

در گام بعدی با تشکیل ستاد ضد اصلاحات متشکل از مؤتلفه و انجمن اصناف و جامعه مهندسين، سران سپاه و نیروی انتظامی، شورای نگهبان، صدا و سیمای لاریجانی، قوه قضائیه و باند مرتضوی، محفل مشکوک روزنامه کیهان شریعتمداری، مجمع تشخیص مصلحت و بالاخره بیت رهبری به سرپرستی میر حجازی به عنوان هماهنگ کننده این ستاد، حمله به اصلاحات آغاز شد.

اینکه این ستاد با چه تزویرها و ترفندهایی توانست صفوف اصلاح طلبان را پراکنده سازد و با استفاده از تنگ نظری ها و تزلزل ها، آنان را از متحدین طبیعی سیاسی و اجتماعی خود دور کند و عدم توجه اصلاح طلبان به مردم زحمتکش و تظاهرات معلمان و زنان و دانشجویان را همگی در جهت اهداف خود و پیش بردن برنامه خنثی کردن اصلاحات بخوبی و ماهرانه مورد استفاده قرار دهد را همگان دیدند و نیازی به تکرار آن ها نیست. آنچه مهم است آن است که در طی این روند بتدریج نقش و وزن نظامیان و امنیتی ها در تحولات کشور پر رنگ تر شد. و امروز بیشتر کرسی های مجلس، صندلی های وزارتخانه ها و استانداری ها در اشغال بازجوها، حکام شرع دادگاه های انقلاب در دهه ۶۰، رؤسای زندان ها و نظامیان صاحب اسکله های قاچاق است.

### سیر تحولات در جهان

پس از شکست اتحاد شوروی و بلوک شرق و پایان جنگ سرد، متحدین دیروز به رقبای جدید تبدیل شدند و پس از در هم کوبیدن آخرین مقاومت ها در اروپا، یعنی در یوگسلاوی، در برابر هم صف آرایی کردند. اتحادیه اروپا دست به گسترش خود زد و با کنار گذاشتن مرز ها و تقویت پارلمان اروپا و ایجاد پول واحد و زمزمه تشکیل ارتش اروپا تلاش نمود که

وزن خود را در رقابت با آمریکا سنگین تر کند. آمریکا برای حفظ برتری خود با پافشاری بر حفظ ناتو و افزایش بودجه نظامی به مقابله برخاست. در افق سیاسی جهان قطب های دیگری یعنی چین و هند نیز کم کم نمودار شده بودند.

بتدریج معلوم شد که شاه کلید سروری بر جهان آینده نفت است. نفت به دو جهت مهم بوده و هست. از یکسو به مثابه ارزان ترین منبع انرژی برای اقتصاد و تولید و از سوی دیگر به عنوان به حرکت درآورنده ماشین جنگی برای تسلط بر جهان. هر کس که نفت را در اختیار دارد می تواند بر بقیه حاکم شود.

البته در دوران کنونی بر خلاف سال های دهه هفتاد، دسترسی به نفت برای کشور های مصرف کننده از سوی تولیدکننده گان در معرض خطر قرار ندارد زیرا بیشتر تولید کننده های واقعی نفت در طول این سال ها آنقدر به فروش نفت وابسته شده و اقتصاد تک محصولی آنها را به روزی انداخته، که اگر حتی مدت کوتاهی نفت آن ها را نخرند، مردم و حاکمان این کشورها از گرسنگی می میرند. پس خطری از جانب تولید کنندگان قابل تصور نیست و مصرف کنندگان به راحتی به نفت دسترسی دارند. ولی اگر یکی از کشور های صنعتی بتواند علاوه بر دسترسی، به «کنترل» جریان نفت دست پیدا کند، به مفهوم آن است که می تواند حلقوم سایر رقبا را هم در چنگ خود داشته باشد و سیاست های خود را به آن ها نیز دیکته کند.

بیش از ۲۰ درصد نفت جهان در حوزه خلیج فارس قرار دارد و مقدار قابل توجهی از نفت و گاز هم در آسیای میانه و دریای خزر انباشته شده است. از این رو تسلط بر این منطقه می تواند به سروری بر جهان بیانجامد. ایران مهمترین کشور این منطقه است زیرا با هر دو حوزه نفتی مزبور مرزهای طولانی دارد. بعلاوه موقعیت استراتژیک آن به لحاظ همسایگی با روسیه و نزدیکی آن با هند و مرز مشترک با اروپا (ترکیه) بسیار مهم است. ایالات متحده که پس از پایان پیروزمندانه جنگ سرد بر خلاف انتظار ساده اندیشان با افزایش مداوم بودجه نظامی، خود را برای تسلط بر جهان آماده می کرد با ترتیب دادن حادثه ۱۱ سپتامبر که به نام القاعده ولی به کام کنسرن هایی مانند جنرال موتورز و تکرا اویل و انرون و... تمام شد، سیاست از پیش طراحی شده خود برای سلطه بر جهان را آغاز کرد. (نظیر حادثه انفجار حزب جمهوری اسلامی که به نام مجاهدین ولی با سازماندهی و به کام حجتیه تمام شد و به تسلط حجتیه بر ایران انجامید).

در اولین مرحله افغانستان مورد حمله قرار گرفت و یکی از کارمندان و مشاوران افغانی الاصل شرکت انرون به نام حامد کرزای به عنوان رئیس جمهور افغانستان بر مسند کار گذاشته شد. دو پایگاه مهم نظامی در جنوب و شرق افغانستان یعنی در قندهار و هرات ساخته شد و با اجاره و خرید پایگاه های نظامی در تاجیکستان، قرقیزستان، ترکمنستان، گرجستان و آذربایجان نیروهای آمریکایی در این نواحی مستقر شدند و بدنبال آن شرکت های نفتی انگلیسی و آمریکایی با قراردادهای متعدد، چاه های نفت حوزه دریای خزر را تحت کنترل خود گرفتند و دست روس ها را از این مناطق کوتاه کردند. این کار برای محدود کردن روسیه، زیر نظر داشتن چین و اختلال در پیمان شانگهای لازم بود. پیمانی که با مشارکت چین، روسیه و تعدادی از کشورهای آسیای میانه تشکیل شده بود. ولی مهمتر از این ها ایجاد سکوهایی برای خیزهای بعدی بود. در این مرحله کشورهای اروپایی هر چند با اکراه با آمریکایی ها همکاری کردند.

در مرحله بعد آمریکا برای تسخیر عراق وارد عمل شد و این برای اروپای غربی، روسیه و چین زنگ خطر را به صدا در آورد و آنها سعی کردند جلوی حرکت آمریکا را بگیرند. فرانسه و آلمان متحد شدند و تلاش کردند که با روسیه به یک ائتلاف دست پیدا کنند و از طریق پیمان شانگهای و اتحاد با ایران و هند، بلوکی قوی بوجود بیاورند و آینده انرژی را برای خود تضمین کنند. پوتین به آلمان رفت و در مجلس آلمان که تا دیروز با مستمسک قرار

دادن مسأله چچن، هر روز به روس ها انتقاد می کردند، نمایندگان پارلمان ده دقیقه سر پا ایستاده و برای او کف می زدند. وسایل ارتباط جمعی اروپای غربی مردم را به تظاهرات ضد جنگ تشویق می کردند. گزارش های مستند در مورد مشکوک بودن ۱۱ سپتامبر از تلویزیون های اروپای غربی پخش می شد. در سازمان ملل و شورای امنیت هم روس ها، اروپایی ها و چینی های در برابر آمریکا مقاومت کردند. روابط آمریکا با فرانسه و آلمان رو به تیرگی رفت. چینی ها هم پیمان شانگهای را فعال تر کردند و در جهت رفع کدورت های مرزی با هند برآمدند.

آمریکا هم بیکار نشست و اقتصاد آلمان را زیر فشار قرار داد. بودجه نظامی اش را افزایش داد و میان اروپائیان شکاف انداخت و لهستانی ها را که بطور تاریخی از آلمان ها خوششان نمی آید با دادن وعده وعید با خود همراه کردند و با بستن قرارداد نظامی با لهستان عملاً نیروهای نظامی خود را بین آلمان و روسیه مستقر کردند و آب پاکی روی دست آلمان و فرانسه ریختند. آمریکایی ها در گام های بعدی ایتالیا و اسپانیا و بلغارستان و چند کشور دیگر اروپایی را هم با خود همراه و بدون اجازه شورای امنیت با کمک متحد سنتی خود یعنی انگلیس و سایر متحدین جدید اروپایی به عراق حمله و آن را تصرف کردند و این بلوک مقابل در حال تشکیل را قبل از آن که بوجود بیاید منحل کردند. سال گذشته هم آمریکا حتی علی رغم رنجش متحد و نوکر قدیمی خود یعنی پاکستان، روابط خود را با هند گسترش داد و دندان طمع روس ها و چینی ها را برای اتحاد با هند کشید. فرانسوی ها منزوی شدند، با چند بمب گذاری در مدرسه ها و هتل ها توسط چچن ها و بدستور آمریکایی ها، روس ها هم عقب نشستند و آلمان هم توبه کرده و چهار نعل در راه اجرای دستورات آمریکایی ها می تازد تا شاید از غنایم حال و آینده بتواند سهمی بگیرد. از این رو سناریوی ۱۱ سپتامبر که برای تسلط و کنترل بر نفت خلیج فارس و آسیای میانه طراحی و اجرا شده بود توانست طراحان آن را به هدف های خود نزدیک کند ولی هر چند اکنون تسلط بر افغانستان و عراق بوسیله جنگ و بر آذربایجان و ترکمنستان و ازبکستان بدون جنگ برقرار شده است ولی هنوز کنترل دلخواه این منطقه نفتی کامل نیست و حلقه گمشده این زنجیر ایران نام دارد. از این رو آمریکا تمام تلاش خود را برای تصرف و کنترل ایران بکار خواهد بست تا این پروژه را کامل کند.

### **خطر تجاوز نظامی امپریالیسم آمریکا به ایران**

در آمریکا قدرت واقعی در دست کنسرن های اسلحه سازی و نفتی است. تجربه نشان داده است که هر وقت بحران اقتصادی حادث می شود این کنسرن ها بیشتر قدرت می گیرند زیرا با افزایش نظامیگری می توانند کار ایجاد کنند و جامعه آنجا هم با این موضوع مخالفت جدی ندارد زیرا دغدغه مردم عادی کار و نان است. این کنسرن ها فردی به نام جرج بوش را که برای خود رسالتی الهی قائل است بر صندلی ریاست جمهوری نشانده اند که خودش و اعضای کابینه اش، هر کدام به نحوی با شرکت های نفتی و اسلحه سازی مربوط هستند. مثلاً کوندالیزا رایس از انرون می آید و دیک چینی رئیس کمپانی هالیبرتون است که الان هم در عسلویه کار می کند. هر چه سیاست جهان جنگی تر شود شرکت های اسلحه سازی بیشتر سود می برند و می توانند پولی را هم که کشورهای پیرامونی از فروش نفت و مواد خام بدست می آورند، دوباره بوسیله فروش اسلحه به بازارهای نیویورک باز گردانند و از این طریق بحران اقتصادی داخلی خود را به اروپا و سایر کشورها صادر می کنند. امسال عربستان سعودی ۵۰ میلیارد دلار اسلحه خریده است و با گسترش بحران سایر کشورهای منطقه نیز بیشتر اسلحه می خرند. هم اکنون کارخانه بووینگ سه شیفیت در شبانه روز کار می کند و هواپیمای جنگی می سازد و این یعنی ایجاد کار در آمریکا (کاهش و صدور بحران) و افزایش بیکاری در اروپا (افزایش و ورود بحران) و فقر بیشتر مردم منطقه. حتی

ایران هم مجبور است پول خود را برای تأمین قطعات یدکی اسلحه های خود از طریق بازار سیاه به حساب دشمنش واریز کند! و تازه آن را هم به عنوان پیروزی در بوق و کرنا فریاد بزنند. این فاکتور اصلی برای بررسی وضعیت است و سایر عوامل نظیر کشته شدن چند صد سرباز آمریکایی و یا مخالفت این و آن هر چند بی تأثیر نیستند ولی نقش تعیین کننده ندارند. پس این تحلیل هایی که از چپ و راست در ایران می شود که سرمایه داری جهانی به دنبال آرامش برای فروش محصولات خود است و هدف گسترش بازار است، در شرایط خاص کنونی اعتبار زیادی ندارد زیرا تفاوت های جناح های سرمایه داری را نادیده می گیرد. پس در شرایط کنونی بحران نعمت است و هر چه بیشتر باشد برای جناح های حاکم در آمریکا سود بیشتری دارد و آن ها تمایلی به فرو نشاندن آن ندارند.

عاملی که در اینجا مهمتر است همان هدف این کنسرن ها در «کنترل» و نه تنها «دسترسی» به منابع انرژی منطقه و در دست گرفتن حلقوم رقیبان چینی، هندی و اروپایی در سال های آینده است.

شاید گفته شود که حکومت ایران برای ماندن حاضر است تسلیم شود و از این رو نیازی به جنگ نیست و همین حالا هم که در خدمت آمریکا است. چه کسی بهتر از خود این ها که تمام منابع کشور را به آمریکا دادند. این ها در بوسنی و افغانستان هم تا توانستند به آمریکا سواری دادند. در داخل هم که همه نیروهای ضد امپریالیست را سرکوب کردند و تولید داخلی را نابود و منابع کشور را هم صرف ورود کالا های بنجل خارجی می کنند. این حرف درست است که این حکومت با همه شعارهای ضد آمریکایی و ضد غربی در عمل در جهت منافع آن ها عمل می کند و شعارهای تو خالی آن هم مصرف داخلی دارد و برای پوشش دادن به سرکوب نیروهای ضد امپریالیست و دموکراتیک ایران بکار می رود ولی علی رغم خواست رژیم که یکی از جلوه های آن نامه خامنه ای البته به نام احمدی نژاد به جرج بوش بود، آمریکا به راحتی حاضر به مصالحه با این حکومت نیست. این هم به دلایل چندی است:

الف- این حکومت مولود یک انقلاب است و در آن گرایش های متفاوتی وجود دارد. همین که حکومت مجبور است با اجرای هر سیاست مطابق میل امپریالیست ها، شعارهای ضد امپریالیستی و ضد آمریکایی بدهد، نشان از ترس این حکومت از نشان دادن چهره واقعی اش به بخشی از بدنه خودش و مردم دارد. به همین سبب می بینیم که راست ترین جناح ها و وابسته ترین افراد این حکومت، تندترین شعارها را فریاد می کنند که این برای فریب مردم و نیروهای ضد امپریالیست است. آمریکا چنین وضعی را دال بر بی ثباتی این حکومت می داند و می فهمد اگر با آن مصالحه کند، این خطر همواره وجود دارد که اوضاع برگردد و نیروهای واقعی ضد امپریالیست و مستقل و ملی به قدرت برسند.

ب- از آنجا که این حکومت در طول سال های گذشته، پیوسته کلیه اعمال ضد انقلابی و ضد مردمی و ماجراجویی های خود را با شعارهای ضد امپریالیستی و ضد آمریکایی و تحت نام انقلاب به پیش برده و می برد، در میان مردم و بویژه نسل جوان نوعی نفرت از کلمه انقلاب و نوعی گرایش مثبت به آمریکا ایجاد کرده است. اگر آمریکا با این حکومت سازش کند مسلماً این گرایش مثبت کم رنگ و حتی ممکن است به ضد خود تبدیل شود. چرا باید آمریکا این کارت خودش را بسوزاند در حالی که می تواند در افکار عمومی ایران و جهان به عنوان ناجی وارد ایران شود و شعار ساختن ایرانی دموکراتیک را بدهد؟

پ- اگر آمریکا با ایران سازش کند عملاً افزایش بودجه نظامی آمریکا مشکل می شود. حمله نظامی فوایدی دارد که سازش سیاسی ندارد. مصرف و آزمایش سلاح های جدید، تحمیل بودجه نظامی بیشتر به مردم آمریکا، ویرانی تأسیسات زیر بنایی ایران و بستن قرارداد برای

بازسازی آن‌ها توسط شرکت‌های آمریکایی و کوتاه کردن دست رقیبان از ایران همگی در جهت اولویت حمله نظامی است.

ت- یک حمله نظامی سنگین و با سلاح‌های مدرن و یا اتمی می‌تواند باعث مرعوب شدن بقیه کشورها و پذیرش هژمونی آمریکا در سطح جهان شود. مثلاً کاربرد بمب اتمی در هیروشیما بر علیه ژاپن که تسلیم شده بود، برای مرعوب کردن اتحاد شوروی یعنی رقیب آینده بود. در آن زمان ژنرال‌ها مخالف استفاده از بمب اتم بودند ولی سیاستمداران با اصرار آن را تحمیل کردند. الان هم هر از چندی اخبار تهدید به استعفای ژنرال‌ها و نظامیان آمریکایی شنیده می‌شود و این نگرانی را بوجود می‌آورد که اگر یک جنگ عادی در راه است چرا آن‌ها تهدید به استعفا می‌کنند؟! آیا قرار است در نطنز و اصفهان بمب هسته‌ای بکار ببرند؟

ث- یک حمله سنگین هوایی نمی‌تواند هدف آمریکا را برآورده کند زیرا برای کنترل نفت باید نیروی زمینی را هم به خدمت گرفت ولی به علت وسعت ایران، این کار عملی و مقرون به صرفه نیست. پس راه حل تکه تکه کردن کشور با استفاده از پتانسیل‌های موجود قومی و استقرار نیروی نظامی در نقاط مهم و نفت خیز است.

ج- آمریکا برای در تور قرار دادن ایران سه پرونده را به پیش می‌برد تا اگر یکی ناممکن شد با دیگری مسیر خود را دنبال کند. یکی پرونده هسته‌ای است که در حال حاضر سوژه اصلی است. دومی پرونده حمایت از تروریسم بین‌المللی است که با دستگیری پاسداران در عراق و اخیراً در ترکیه و پرونده انفجار آرژانتین (حکم جلب ۵ نفر از مقامات ایران بوسیله پلیس بین‌المللی) و پرونده ترورهای اروپا و پرونده‌های مربوط به یمن و کمک به حزب الله و حماس و .... هر روز قطورتر می‌شود و سومی هم پرونده مربوط به حقوق بشر است. واضح است که در تمام این موارد کشورهای دیگری و از جمله بسیاری از همسایگان ایران در وضعیت نامطلوب تری هستند ولی چون آمریکا به دنبال بهانه می‌گردد با بزرگ‌نمایی خطر ایران، افکار عمومی جهان را برای حمله به ایران آماده می‌کند و عواملی هم در حکومت ایران به این پروژه‌ها یاری می‌رسانند.

### **نقش سایر کشور های منطقه و بازیگران عرصه جهانی:**

اسرائیل: در سال‌های اخیر اسرائیل توانسته است با بهره‌گیری از جنبش اسلامی، چه از طریق ایجاد گروه‌های اسلامی نظیر حماس و چه از طریق نفوذ عوامل خود در سازمان‌های اسلامی نظیر اخوان المسلمین، جهاد اسلامی و نهادهای جمهوری اسلامی، گروه‌های ناسیونالیست و چپ فلسطینی را تضعیف و از دور خارج کند و در منطقه هم کشورهای مخالف خود را یا ساکت و مجبور به تمکین کند (نظیر لیبی) و یا بکلی از دور خارج سازد. از همین رو تاریخ مصرف اسلامگرایان برای اسرائیل به پایان خود نزدیک می‌شود و این قبل از هر چیز شامل حال جمهوری اسلامی می‌شود که البته با از صحنه خارج شدن آن، حذف کردن سایر گروه‌های کوچک و بزرگ کار چندان مشکلی نخواهد بود. البته جدا از جمهوری اسلامی، اصولاً کشور بزرگ و نیرومندی به نام ایران برای اسرائیل حکم رقیبی در منطقه را دارد که می‌تواند منافع آن را به خطر بیندازد و سروری آن را بر منطقه خدشه دار کند. از این رو برای اسرائیل اگر حذف جمهوری اسلامی همراه با حذف ایران یا تضعیف شدید این کشور نباشد کافی نیست. دو سال پیش شارون علناً گفت که «ایران زیادی بزرگ است». به همین جهت هم لابی اسرائیل در آمریکا در کنار هارترین و خطرناک‌ترین نیروهای تدارک‌کننده حمله به ایران قرار دارند. طرح مسأله هولوکاست که واژه‌ای کاملاً نا آشنا در میان ایرانیان بود، از یکسو ورود اسرائیل را به صحنه مقابله با ایران هموار کرد و از سوی دیگر پشتیبانی همه گروه‌های مترقی جهان را به فاشیست‌های اسرائیلی هدیه نمود. اصولاً طرح این واژه نا آشنا در ایران و آشنا در اسرائیل اروپا و آمریکا، و برگزاری سمینار

آن در تهران نشان دهنده ابعاد گسترده نفوذ مأموران موساد در بالاترین سطوح تصمیم‌گیری در ایران است. خواست اسرائیل تکه تکه کردن ایران برای حفظ و گسترش سروری خود بر منطقه است.

سایر کشورهای منطقه و همسایگان: متأسفانه ایران در میان کشورهای منطقه دوستی ندارد و بر عکس همگی دشمن آن هستند و این شامل حال دولت‌ها و گاهی هم ملت‌ها هر دو می‌شود. شاید تنها مردم افغانستان هستند که به ایرانیان نظر خوبی دارند ولی آن‌ها هم کشورشان در دست ارتش آمریکا است. سایر کشورهای همسایه از حمله آمریکا به ایران استقبال می‌کنند ولی به لحاظ وحشت از اصابت موشک‌های ایران به کشورشان در ساعات اولیه جنگ، از اظهار علنی آن خودداری می‌کنند و مسلماً پس از پایان ماجرا عمل و سخن آن‌ها با اکنون بسیار متفاوت خواهد بود. با حمله به ایران، امارات به جزیره‌های سه‌گانه و شاید هم به سهمی بیشتر خواهد رسید و سایر کشورهای عرب جنوب هم هر کدام سهمی خواهند گرفت. پاکستان دهانش را برای بلعیدن بلوچستان باز خواهد کرد، باکو برای منظم کردن شمال ایران به خود خیز برخواهد داشت و هر کس به اندازه خدمتش در طول حمله سهم مناسبی خواهد گرفت. به همین جهت اظهارات مخالفت‌آمیز آن‌ها در مورد حمله به ایران را نباید جدی گرفت و باید به تدارکاتی که آمریکایی‌ها در اطراف ایران و در همین کشورها مشغول آن هستند توجه نمود. متحدینی نظیر حماس، حزب الله و سوریه هم که ایران به آنها امید بسته، همگی چشمشان به کیسه زر حکومت ایران است و با شروع حمله به راه خودشان می‌روند.

روسیه، چین، هند و اروپای غربی: این کشورها هر کدام به دلیلی و با شدت و ضعف با حمله آمریکا به ایران و در عین حال با تبدیل ایران به یک کشور مستقل و نیرومند در منطقه مخالفند. آن‌ها به ایران به عنوان یک کشور صادرکننده مواد خام و انرژی و یک بازار فروش کالاهایشان می‌نگرند و در عین حال نمی‌خواهند که ایران تیول آمریکا بشود. ولی قدرت آن‌ها در پیشگیری از حمله آمریکا محدود است. روسیه تحت حاکمیت پوتین سعی می‌کند تا در کوتاه مدت و قبل از حمله، ایران را تا حد ممکن بدوشد و در عین حال با هر قدم در همراهی با آمریکایی‌ها در نقاط مختلف مثلاً اوکراین یا گرجستان امتیازاتی بگیرد. اروپایی‌ها سعی می‌کنند تا با همراهی با تحریم‌ها و فشارها حکومت ایران را بر سر عقل آورند و جلوی حمله آمریکایی‌ها را بگیرند و به عنوان آلترناتیو هم تا آنجا که ممکن است با ایران قراردادهای دراز مدت نفتی ببندند تا در صورت بروز جنگ در آینده شاید بتوانند جای پای خود حفظ کنند. البته آن‌ها از اینکه آمریکا شریان‌های انرژی چین و هند را در دست بگیرد و آن‌ها را کنترل کند خوشحال می‌شوند چون چین و هند بازارهای اروپا را هم بشدت تهدید می‌کنند ولی اروپایی‌ها می‌دانند که این یک شمشیر دو لبه است و ممکن است گلولی خود آن‌ها را هم ببرد.

البته اروپایی‌ها همزمان در جستجوی راهکارهای دیگری هم هستند. مثلاً آلمان‌ها پس از رو دست‌ی که در هنگام جنگ عراق از لهستانی‌ها خوردند به فکر ایجاد یک خط لوله گاز از روسیه افتادند که بجای مسیر کنونی که از خاک لهستان می‌گذرد با عبور از کف دریا گاز روسیه را به آلمان و اروپای غربی برساند و این پروژه را از دو سال پیش با ریاست صدر اعظم سابق آلمان گرهارد شرودر شروع کردند و چون که آن‌ها نمی‌خواهند تمام تخم مرغ‌هایشان را هم در سبد روسیه بچینند، ماه گذشته قراردادی را هم با الجزایر منعقد کرده‌اند که منابع تأمین گاز خود را متنوع کنند.

هندی‌ها هم در جستجوی منابع انرژی در آسیای میانه و سایر نقاط جهان پرسه می‌زنند. چینی‌ها هم از آنجا که می‌دانند که آماج‌نهایی این روند آن‌ها هستند با استفاده از زمان

باقیمانده از یکسو به معامله با آمریکایی ها و چانه زنی برای حفظ موقعیت خود مشغولند و از سوی دیگر با مدرنیزه کردن سلاح های خود، برای سال های بحرانی آینده آماده می شوند.

همه این کشورها به دلیل منافع خود مخالف حمله نظامی آمریکا به ایران هستند ولی این مخالفت را حداکثر تا حدی می توانند ادامه دهند که منجر به مقابله نظامی آن ها با آمریکا نشود زیرا هیچکدام توان برابری نظامی با آمریکا را ندارند. در آستانه جنگ عراق معلوم شد که بودجه نظامی همه کشورهای اروپای غربی رو به ۱۶۰ میلیارد دلار در سال است در حالی که بودجه نظامی سالانه آمریکا به تنهایی ۴۴۰ میلیارد دلار بود و بودجه نظامی آمریکا در سال جاری بیش از ۶۰۰ میلیارد دلار است. اگر این کشورها بخواهند بودجه نظامی خود را به سطح آمریکا برسانند فشار شدیدی به اقتصاد آن ها وارد می آید و بر آن ها همان می رود که بر اتحاد شوروی رفت و کمرشان زیر بار مسابقه تسلیحاتی خرد می شود. شاید امید این کشورها آن است که در شرایط کنونی صبر و انتظار پیشه کنند تا نیروهای آمریکایی در برخورد با موانع جهانی در اینجا و آنجا مثلاً در افغانستان، عراق، ایران و... فرسوده شود و سپس در شرایطی دیگر این کشورها بتوانند با استفاده از موقعیت مناسب برای دستیابی به هدف های خود خیز بردارند.

### وضعیت کنونی در ایران

در شرایط کنونی و با تدارکات گسترده و رو به گسترش آمریکا در خلیج فارس و پیرامون ایران خطر جنگ هر دم رو به افزایش نهاده است و این خطر واکنش های متفاوتی را در ایران از سوی گروه های مختلف ایجاد کرده است:

گروه اول: عوامل آمریکا و اسرائیل که در همه جا نفوذ دارند و با تبلیغ اینکه آمریکا در باتلاق عراق گیر کرده و توان حمله به ایران را ندارد و این ها همه اش جنگ روانی است و یا با بزرگ نشان دادن قدرت تسلیحاتی ایران بر طبل جنگ و ماجراجویی می کوبند و هر مخالف این سیاست را به عنوان ترسو، خود باخته یا عامل آمریکا زیر ضربه می گیرند. باند مصباح یزدی و روزنامه کیهان و بسیاری از سرداران در این گروه جای می گیرند. این گروه تلاش می کند تا با سانسور و انواع کلک ها، مردم را در بی خبری و آرامش نگه دارند و از ورود آن ها به صحنه، تا قبل از فرود فاجعه به هر نحوی جلوگیری کنند.

گروه دوم: این گروه تحت تأثیر گروه اول قرار دارند و برخی از آن ها در این سودا هستند که خلافت شیعه را در منطقه بر پا کنند و به اصطلاح ابرقدرت منطقه بشوند. برخی از روحانیان و شخص خامنه ای جزو این گروه است. آنها خواب این را می بینند که با شروع حمله آمریکا، همه مسلمانان به طرقداری از آن ها وارد عمل شده و با کمک امداد های غیبی بر منطقه مسلط می شوند و رقیبان و مخالفان داخلی را هم سرکوب می کنند. برخی از سرداران این گروه هم که به چپاول ثروت های ملی مشغول هستند و باورشان شده که قدرتی شده اند در رویای تسلط بر بازار های منطقه هستند.

گروه سوم: این گروه وخامت وضعیت را درک می کنند ولی به خاطر گذشته آلوده شان یا به لحاظ موقعیتی که دارند از مردم و همچنین از مافیای حاکم و جنگ می ترسند. برخی از این ها به اصلاح طلب ها هم نزدیک هستند. اکثر روحانیون حکومتی و حتی برخی از تشکل های راست نظیر جناحی از مؤتلفه و کارگزاران در این گروه قرار دارند. شاخص ترین فرد این گروه هاشمی رفسنجانی است. این ها در جستجوی راهی برای پیشگیری از جنگ و در عین حال کنترل اوضاع هستند.

گروه چهارم: این گروه مخالف جنگ و تسلط آمریکا هستند. این ها چون کارنامه سیاهی ندارند از مردم وحشتی ندارند و موافق خواست های مردم هستند ولی مرعوب و تحت کنترل

گروه های اول و دوم هستند و جرأت حرکت مستقلی را هنوز ندارند. بسیاری از آن ها هنوز خطر جنگ را جدی نگرفته اند و چون با خوشبختی به نفوذ گسترده عوامل سیا و موساد در حاکمیت باور ندارند، به اشتباه، سیاست جنگ طلبانه حاکم را فقط در چارچوب مانورهای جناح راست حاکم برای فرار از پاسخگویی به مردم و حفظ اهرم های حکومت ارزیابی می کنند و منتظر آن هستند که با افزایش تهدیدها و فشارها در لحظه های آخر جناح جنگ طلب عقب نشینی کند. اکثریت بدنه حکومت و نیروهای نظامی و سازمان های درون کشور و اصلاح طلبان را می توان در این گروه جای داد.

گروه اول جزو براندازان نظام و وجه مشترک سه گروه دیگر حفظ نظام است. در کنار این ها مردم عادی هستند که قرار است گوشت دم توپ بشوند و همه تلاش گروه اول و دوم در نگه داشتن آن ها در خواب بی خبری است زیرا با به میدان آمدن آن ها همه معادلات تغییر می کند.

آنچه که در ماه های آینده رخ خواهد داد بر این عملکرد همه عوامل دخیل در این قضیه است و از آنجا که نیرو و جهت عواملی چون آمریکا، اسرائیل، اروپا، روسیه و چین و همچنین گروه های اول و دوم در حکومت ایران تغییر اساسی نخواهد کرد، عامل تعیین کننده، تحولات ایران، بویژه موضعگیری های گروه سوم و چهارم خواهد بود و در این میان آنان دارای مسئولیتی تاریخی و سرنوشت ساز هستند. اگر آنها بتوانند هر چه سریع تر بر تردیدهای خود غلبه کنند و آشکارا به سود صلح و بر علیه ماجراجویی ها موضعگیری کنند، می توان امیدوار بود که نیروهای مخالف جنگ موفق شوند کنترل اوضاع را بدست بگیرند و نیروهای ماجراجو را عقب برانند و با گشایش سیاسی مردم را به سمت خود بکشاند. کنترل خامنه ای و کاستن از قدرت رهبر و تفویض اختیارات آن به مجلس خبرگان و مجمع تشخیص مصلحت می تواند بخشی از این روند باشد که سیر جریان را معکوس کند. با ورود مردم به صحنه مسلماً تغییرات به سمت عمیق تر شدن می رود.

در حالت بعدی جمهوری اسلامی تحت فشارهای داخلی و اعتراض های مردمی با برخی عقب نشینی ها و با کمک اروپایی ها تحریم می شود. این فشار زیادی به مردم می آورد و از این رو می تواند منجر به تحولات مثبت یا منفی بشود. اگر اعتراضات مردم منجر به عقب نشینی حاکمیت شود مثبت است و اگر با میدان دار شدن اوباش بسیج و نظامیان همراه شود طبعاً منفی خواهد بود. ولی این به هر حال یک دوره گذار می تواند باشد که یا با تحولات دموکراتیک و یا با کودتا ولی به هر حال غیر مسالمت آمیز ایران را وارد مرحله دیگری می کند.

در بدترین حالت سیاست یکی به نعل و یکی به میخ گروه سوم و چهارم همچنان ادامه می یابد و عوامل وابسته و ماجراجویان با کنترل اوضاع موفق می شوند که از برانگیخته شدن حساسیت مردم تا لحظه فرود ضربه پیشگیری کنند و جنگ شروع می شود. این می تواند با شلیک یک موشک ایرانی به یک قایق آمریکایی و یا ادعای دروغین آمریکا که چنین اتفاقی رخ داده و یا مستقیماً از طرف آمریکا و این ادعا که مدارک کافی دارد که ایران در حال تولید سلاح هسته ای است و یا در کشتار سربازان آمریکایی در عراق دست داشته و با نشان دادن فیلم اعترافات پاسداران دستگیر شده ایرانی توسط آمریکا و مسائلی از این دست شروع شود.

اگر چنین بشود مسلماً جنگی هولناک برآه خواهد افتاد.

بر خلاف افغانستان و عراق که نیروی مقاومت جدی در برابر مهاجمان وجود نداشت، در ایران این نیرو وجود دارد. بعلاوه نیروهای آمریکایی بر خلاف دفعات قبلی، این بار در منطقه یعنی عراق و سایر کشورهای همسایه حضور دارند و می توانند به عنوان هدف مورد حمله قرار گیرند.

از آنجا که انگیزه آمریکا نه پیشگیری از غنی سازی اورانیم و بلکه هدف های دیگری است که شرح داده شد، پس حمله آمریکا شامل کلیه زیرساخت های کشور یعنی کارخانه ها، پل ها، مراکز آب و برق و تلفن می شود ولی در مرحله اول برای پیشگیری از حمله متقابل، همه مراکز نظامی و مخابراتی ایران موشک باران خواهد شد تا توان حمله متقابل را از ایران سلب کند.

طبق اظهارات فرمانده هان نظامی ایران از جمله رحیم صفوی، (شاید چون در جریان حمله سیستم مخابراتی ایران مختل می شود) به کلیه نیروها دستورات لازم داده شده است تا در صورت قطع ارتباط با مرکز بطور خودگردان به هدف های مورد نظر حمله کنند (این به معنی وجود دسته های خودمختار و مسلح است که عواقب وخیم آن را می توان در سودان مشاهده کرد).

اراذل و اوباشی که تحت نام بسیجی در گردان های عاشورا از سال ها پیش متشکل شده اند و در انتخابات اخیر هم وارد عمل شدند برای مقابله با شورش های شهری آموزش دیده اند و تا بحال هم چندین مانور در سطح کشور انجام داده اند. این ها با شروع حمله با اسلحه به سرکوب مردم معترض می پردازند و در ادامه هم چون کنترل و تأمین مالی دولتی در کار نیست بصورت باندهای مافیایی در خواهند آمد که به چپاول، تجاوز و کشتار و غارت مردم خواهند پرداخت.

از آنجا که یکی از شرایط موفقیت بیشتر در هر جنگی، اصل غافلگیری است، خطرناکترین لحظه ها برای مردم ایران با شروع سال نو و نوروز است.

راه توده ۱۲۷، ۲۰۰۷، ۰۳، ۲۰،